

و اکنون هشیاری (بخش سوم؛ پایانی)

Category: علوم، مطالب این وبگاه
2025 , ژانویه 16 | written by admin



از: استیون پینکر

متن فارسی از: فرزین آقازاده

سروقت مسئله دشوار

برای اینکه متوجه درجه دشواری این مسئله بشوید به این فکر کنید که چگونه می‌توانید بدانید که آیا رنگها در چشم شما درست همان است که من می‌بینم یا نه؟ شکی نیست که همگی ما رنگ چمن را سبز می‌نامیم، اما به این فکر کنید که شاید شما رنگ چمن را آن رنگی می‌بینید که اگر من به جای شما بودم و به آن نگاه می‌کردم مثلاً بنفش می‌نامیدم یا بالعکس. یا در تخیل خود تصور کنید که واقعاً یک مرده متحرک وجود دارد و عاری از احساس است. یعنی درست مثل دیگران رفتار می‌کند اما خالی از نفس است و هیچ احساسی ندارد. به‌راستی او چگونه خواهد بود؟ چنین موجودی دستمایه ماجراهای جالبی در داستانهای علمی‌تخیلی «استار ترک» بود که حتماً بعضی از شما آنها را خوانده یا تماشا کرده‌اید. در یکی از این ماجراها مسئله بغرنجی مطرح می‌شد. آنجا که مقامات تصمیم گرفته بودند بر روی ناوسروان «دیتا»، که یک انسان‌واره یا آدم‌مصنوعی بود، فرایند مهندسی معکوس¹⁷ انجام دهند. در این هنگام جر و بحث داغی بین آنها درگرفت که با این کار آیا فقط قطعات یک ماشین را پیاده کرده‌اند و یا به زندگی موجودی احساس‌مند پایان داده‌اند؟

و اما عملاً هیچ کس نمی‌داند که با این مسئله دشوار چه کار باید کرد؛ بعضی از مردم راه‌حل و عاقبت کار را در پناه جستن به واژه 'روان' می‌بینند و سعی می‌کنند مسئله را ببندند اما باید گفت که دیگر در اصل موضوع تفاوتی نخواهد کرد چراکه اکنون راه شناخت این پدیده رازآمیز به روی ما باز شده است و فرقی نمی‌کند که نام آن را هشیاری بگذاریم یا روان یا هر چیز دیگر، و این بازی با کلمات هیچ فایده‌ای برای ما در پی نخواهد داشت.

فیلسوفان بسیاری، و از آن جمله «دنیل دنت»¹⁸، اصلاً منکر این هستند که چیزی با عنوان مسئله دشوار وجود داشته باشد. به‌نظر آنها حدس و گمان درباره مردگان متحرک و یا تفاوت رنگها در چشم آدمها، فقط اتلاف وقت است چون هیچ‌وقت نمی‌توان از میان نظرات مختلف یکی را با خیال راحت پذیرفت. آنها با خود می‌اندیشند که

هرآنچه برای ما دربارهٔ هشیاری پرسش‌برانگیز است نهایتاً به‌نحوی به پردازش اطلاعات در مغز برمی‌گردد. مثلاً اینکه چه طول‌موجهایی از نور را مردم به رنگ سبز می‌بینند و یا به نظر آنها چقدر این‌چنین رنگی مثلاً با رنگ آبی شباهت دارد و یا اینکه چه احساسی با دیدن این رنگ به آنها دست می‌دهد و از این قبیل، همه‌وهمه دست‌آخر به همان مسئلهٔ آسان منتهی خواهند شد و با درک فرایندهای مغزی، چیز دیگری برای کشف و دانستن باقی نخواهد ماند. اما بیشتر مردم به این طرز فکر به‌چشم تردید نگاه می‌کنند و دلیل آن هم روشن است چون آن‌طور که به‌نظر می‌رسد این فیلسوفان یک واقعیت غیرقابل‌انکار را که هرکسی به‌وضوح به‌صورت یک تجربهٔ شخصی درک می‌کند زیر سؤال می‌برند.

اما مقبول‌ترین نگرش به مسئلهٔ دشوار در نزد علمای علوم اعصاب به‌نوعی بیانگر انتظار ایشان برای آینده است. آنان چشم داشته‌اند تا بالاخره روزی به جایی برسیم که این مشکل لاینحل، خود را تسلیم پژوهشهای روزافزون ما بر روی مسئلهٔ آسان کند؛ پژوهشهایی که روبه‌سوی شناخت هرچه بیشتر سازوکارهای مغز مادی انسان دارند. این طرز فکر، مخالفانی نیز دارد که به‌نظر آنها کسانی که چنین می‌اندیشند خیلی خوش‌خیال‌اند. مخالفت ایشان پُربیراه هم نیست چون هیچ‌کدام از تلاشهایی که اکنون برای حل مسئلهٔ آسان در جریان است حتی اندکی نیز بر مسیر گشایش مسئلهٔ دشوار روشنی نمی‌افکند. اصطلاح بامزهٔ «نژادپرستی گوشتی» شاید بتواند گویای یک جنبه از این مخالفتها باشد بدین معنی که ارتباط دادن آگاهی به عملکردهای تودهٔ مادی مغز در راستای پاسخ‌یابی برای مسئلهٔ آسان، به مثابهٔ نفی وجود چیزی چون هشیاری نزد ناوسروان «دیتا» می‌باشد فقط به این گناه که او از نُسجِ نرم مغز انسان بی‌بهره است.

از سوی دیگر اگر به آنجا برسیم که بگوییم هشیاری صرفاً با پردازش اطلاعات پیوند دارد آنگاه انگار از سوی دیگر بام خواهیم افتاد و باید برای ماشین‌حساب و دستگاه تنظیم حرارت هم هشیاری ساده‌ای منظور کنیم که این دیگر برای مردم به‌هیچ‌وجه قابل هضم نخواهد بود! اما در گوشه‌وکنار نظرات دیگری نیز در این باب به‌گوش می‌رسد. مثلاً ریاضیدانی با نام «راجر پِنروز»¹⁹ معتقد است که روزی با کمک دانش مکانیکِ کوانتومی خواهیم توانست این راز را بگشاییم. اما راستش را بخواهید این حرف برای من مثل این است که بگوییم خُب هشیاری که پدیده‌ای است عجیب‌وغریب و مکانیکِ کوانتومی هم از آن غریب‌تر پس احتمالاً با این‌یکی بتوان گره از کار آن‌یکی گشود.

و اما نوبت می‌رسد به نظریه‌ای که کالین مک‌گین فیلسوف ابراز داشته است مبنی بر اینکه پریشانی و تشویش ما به‌هنگام اندیشیدن به مسئلهٔ دشوار خود از طبیعت مغز ناشی می‌شود. مغز انسان محصول فرایند تکامل است و درست مانند مغز جانورانِ دیگر، محدودیتهایی برای خود دارد. مثلاً نمی‌تواند یک‌صد عدد را در حافظهٔ خود نگه‌دارد یا امکان تصور کردن یک فضای هفت‌بُعدی را ندارد و شاید این توان را نیز نداشته باشد که وقتی جریان پردازش اطلاعات در یاخته‌های عصبی را از بیرون می‌نگرد، درک روشنی حاصل کند از اینکه چگونه ممکن است در درون او، برپایهٔ این فعل‌وانفعالات، یک تجربهٔ ذهنی پدید آید. و من حاضریم روی این نظر شرط ببندم هرچند که اعتراف می‌کنم شاید در آینده نابه‌ای چون اینشتین یا داروین بیاید و بنیانهای این نظریه را فرو بریزد و همه چیز را دربارهٔ هشیاری بر ما آشکار کند.

و با وجود این‌همه آرای مختلف در باب پاسخگویی به پرسشهای دوگانهٔ ددرساز ما، اما کمتر دانشمندی را بتوان یافت که شکی به دل راه دهد در اینکه هشیاری را می‌توان ما حاصل فعالیت مغز دانست. و این‌چنین نگرشی که دانشمندان دارند برای بسیاری از مردم تصویری هولناک می‌نماید. چراکه در همان قدم اول، شمع امید به زندگی پس از مرگ را در دل آنان به‌دستانِ بادِ خاموشی می‌سپرد و آنگاه انگار پایه‌های اعتقاد بر اختیارمند بودن انسان و باور به

پاسخگویی وی درقبال کرده‌هایش را سست می‌کند. «تام وُلَف»²⁰ در مقاله خود به مناسبت هزاره نو، با عنوان «متأسفم، روح شما فوت کرد»، نگرانی خود را ابراز می‌دارد که هرگاه دانش به حیات روح پایان دهد، آزادی وسوسه‌انگیزی که زان‌پس شهر و مردمان آن را به آشوب خواهد کشید، فرصت نیم‌نگاهی به 'غروب ارزشها' را نیز از انسان دریغ دارد.



6,000

تعداد تخمینی زن‌هایی است که از میان حدوداً 30,000 زن ما انسانها، پیام نهفته در آنها صرفاً مربوط به مغز ماست.

جانی تازه درکالبد اخلاقیات

نظر شخصی من درست عکس چیزی است که اکثراً می‌پندارند: از این قرار که به‌گمان من نگرستن به هشیاری از دیدگاه یک زیست‌شناس مبانی استوارتری برای اخلاق فراهم می‌آورد. این نگرش از آن بابت نیست که ما با دانستن کارآندام‌شناسانه²¹ هشیاری از رنج بشر خواهیم کاست و درمانهای تازه‌ای برای افسردگی و ترفندهایی برای آرام کردن درد می‌یابیم، بلکه از آن روست که شناخت هشیاری ما را بدان پایه خواهد رساند که به‌راستی خواسته درونی همنوعان را دریابیم که این خود اُس اساس اخلاق است.

همچنان‌که هر دانشجو و پوینده فلسفه تنها با یادگیری و مرور درس 'مبانی فلسفه' درمی‌یابد، هیچ چیز نمی‌تواند مرا به‌عنوان یک انسان به آن وادارد که باورکنم کسی جز من نیز از هشیاری برخوردار است. واما این‌چنین اختیاری که انسانها در انکار وجود احساسات در نزد دیگر آحاد جامعه انسانی دارند تنها یک تمرین دانشگاهی درشمار نیست که لگه ننگی است بر دامن بشریت و قساوتها و ترکتازیهای که در تاریخ انسان شاهدیم گواه آن است. و آنگاه که انسان دریابد که هشیاری‌اش محصول مغز اوست و بداند که همگان مغزی همچون او دارند، زان‌پس دلایل عینی و غیرقابل‌انکاری دارد که براساس آنها زیر سؤال بردن احساس‌مندی مردمان دیگر جز مایه استهزاء وی نخواهد بود. «شایلاک» در نمایشنامه تاجر ونیزی (اثر ویلیام شیکسپیر) در انزجار خود از تبعیض می‌گفت: "مگر یک یهودی چشم ندارد؟ [مگر یک یهودی دست و اعضاء و بدن و حواس و احساس و فکر ندارد؟ (م.)]*". و امروز این پرسش بیشتر جای طرح می‌یابد که: 'مگر یهودیها، عربها، آفریقاییها و یا یک کودک و یا حتی یک جانور از قشر مغز و یا تالاموس بی‌بهره‌اند؟ و چه کسی را یارای آن خواهد بود که این واقعیت تردیدناپذیر را زیر سؤال ببرد که همه ما از بافت عصبی یکسانی برخورداریم و به‌همین دلیل 'رنج' درنزد همه ما آدمیان یکی است.

به برخی از آموزه‌های 'زندگی پس از مرگ' بیندیشید. آیا ممکن است از آنجاکه بی‌گمان زندگی انسان برروی زمین را بی‌ارزش جلوه می‌دهند، آن‌قدرها هم تعالی‌بخش نباشند؟ اگر اتفاقات گذشته در ذهن خود مرور کنید لاجرم آنانی را به‌خاطر می‌آورید که در روز یازدهم سپتامبر هواپیماهایی را به‌چنگ آوردند و با مردم غیر نظامی چه‌ها که کردند! و نیز به‌یاد بیاورید گهگاه را که به خود نهیب می‌زنیم "هی مگه چه‌قدر قزاقه زندگی کنی؟" که به خود تلنگری بزیم تا قدر لحظه‌ها را بدانیم. اگر در کنار محبوبی هستیم، بر ابراز عشق خود پای بفشاریم و اگر غرق مشاجره‌ای بیهوده‌ایم آن را همانجا برای همیشه مدفون کنیم و عمر گرانباه بدن خیرگی بر باد ندهیم. به رأی من هیچ چیز معنای زندگی ما را آن‌قدر تعالی نمی‌بخشد که دریابیم هرلحظه از هشیاری گوهری پُر‌قیمت و شکننده در

کفِ ماست.

* نقل از نمایشنامه تاجر ونیزی ترجمه علاءالدین بازارگادی

استیون پینکر استاد روانشناسی در دانشگاه هاروارد است و برخی از آثار اوست بدین قرار: غریزه زبان، ذهن چگونه کار می کند؟، و لوحِ نانوشته (یا لوح سفید)



بخش اول این نوشتار

بخش دوم این نوشتار

اینجا متن اصلی و انگلیسی این مطلب را خواهید یافت.

پی نوشتها:

17 – «مهندسی معکوس» فرایندی است که در آن مهندسان از محصول کامل شروع می کنند و معمولاً با شکستن آن به قطعاتش، پی به فناوری تولید، فرایند ساخت و ریزه کاریهای دیگر آن می برند.

18 – Daniel Dennett؛

19 – Roger Penrose؛

20 – Tom Wolfe؛

21 – کاراندام و کاراندام شناسی برابرهایی مصوب فرهنگستان زبان و ادب فارسی اند برای دو معنای واژه انگلیسی physiology.